

به لفظ اندک و معنی بسیار^۱

یزدان منصوریان

حکیم عمر خیام نیشابوری سخن برای گفتن بسیار دارد، اما کم گو و گزیده گو است. از سویی دیگر، او در این گزینش نیز مهارت شگرفی دارد، و ماهرانه جان کلامش را در چند بیت کوتاه به شنونده می‌رساند. بیت‌هایی که به نثری روان و حتی به زبان گفتار نزدیک است. زیرا خیام اصل ایجاز را می‌شناسد و به خوبی به کار می‌بندد. شاید به همین دلیل است که رباعی را به عنوان قالب اشعار خود انتخاب کرده است. رباعی که کم‌حجم‌ترین قالب شعر فارسی است و فقط چهار بیت دارد. مختصر و مفید است و فرصت زیادی از خواننده یا شنونده طلب نمی‌کند. اما چهار بیتی که مخاطب خود را در کنار پنجره‌ای تازه و با اندیشه‌ای نوین آزاد می‌گذارد؛ آزاد برای تفکری مستقل و منتقدانه.

مروری بر ترانه‌های خیام نشان می‌دهد که او به خوبی از همین چهار بیت بهره می‌برد. صریح و روشن سخنش را مطرح می‌کند ولی معمولاً داوری را به خواننده می‌سپرد. تا خودش مستقل فکر کند و خودش تصمیم بگیرد. زیرا قرار نیست برای خواننده تصمیم بگیرد. خیام فقط او را به تفکر و بازاندیشی آنچه که می‌داند - یا تصور می‌کند که می‌داند - فرا می‌خواند. برای ترغیب این تفکر نیز ترفندهای خاص خودش را دارد. مثلاً وارد گفتگویی مستقیم با خواننده می‌شود و پرسشی طرح می‌کند. گاهی نیز این پرسش را با تصویرسازی و گاه با کمی هشدار و تذکر همراه می‌سازد. به این ترتیب بخشی از اشعار او ماهیتی گفتگویی دارد. گفتگویی که با استدلالی استوار و آشکار همراه است. مثلاً وقتی می‌گوید:

هنگام سپیده دم خروس سحری دانی که چرا همی کند نوحه‌گری

گویا که نمودند در آینه صبح از عمر شبی گذشت و تو بی‌خبری

تشبیه آواز خروس در سپیده‌دم به نوحه‌خوانی که خفتگان را بیدار می‌کند؛ تا هم خبر رسیدن روز تازه‌ای را بدهد و هم خبر از دست رفتن روزی که گذشت. اما معمولاً شادی آغاز صبحی دیگر با فراموشی از دست رفتن شبی که گذشت همراه است.

مقایسه همین رباعی با رویکرد غالب اشعار خیام که بر غنیمت شمردن هر لحظه از زندگی تاکید می‌کند، پارادوکسی به همراه دارد. به این معنا که هرچند بارها خیام ما را از افسوس گذشته بر حذر می‌دارد، اما نسبت به فرصت‌های از دست رفته نیز هشدار می‌دهد. شاید به همین دلیل است که در جایی دیگر می‌نویسد:

در خواب بدم مرا خردمندی گفت کز خواب کسی را گل شادی نشکفت

کاری چه کنی که با اجل باشد جفت می‌خور که به زیر خاک می‌باید خفت

نمونه‌های دیگری از پارادوکس‌های غریب و آشنا در گفتار خیام دیده می‌شود. مثلاً زمانی که تجربه خودش را از طلب علم و دانش با شنونده مطرح می‌کند. ابتدا یادآور می‌شود که سالهای فراوانی از عمرش را صرف دانش‌اندوزی کرده است و بسیار آموخته و بسیار

^۱ بیست و نهم اردیبهشت ۱۳۹۲ در مجله الکترونیکی عطف منتشر شده است.

تجربه دارد. اما هر چه بیشتر خوانده و آموخته، بیشتر به نادانی خود پی برده است. همانطور که سقراط حکیم می‌گوید: تنها چیزی که می‌دانم این است که هیچ نمی‌دانم. به این ترتیب، اقرار به نادانی بزرگترین دانایی و مهمترین دستاورد اوست. زیرا فقط در پرتو این اعتراف است که راه آموختن برایمان هموار می‌شود.

هرگز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که معلوم نشد

هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد

آنچه در مصراع چهارم این رباعی آمده، در واقع نتیجه سه مصراع پیشین است. به این معنا که اکنون به مدد هفتاد و دو سال تفکری که با جستجوی علم همراه بوده، اطمینان دارم که هیچ نمی‌دانم.

یکی دیگر از محورهای اصلی در ترانه‌های زیبای خیام، تبیین مفهوم آزادی و آزادگی است. به سخنی دیگر بازتابی از آزادگی و خرسندی خیام از دیگر ویژگی‌های اندیشه اوست که در برخی از اشعارش به روشنی دیده می‌شود. مثلاً آنجا که می‌گوید:

در دهر هر آنکه نیم نانی دارد از بهر نشست آشیانی دارد

نه خادم کس بود، نه مخدوم کسی گو شاد بزی، که خوش جهانی دارد

قناعت و درویشی که در بیت نخست آمده است با تصویری از آزادگی در مصراع سوم تکمیل می‌شود که نتیجه آن در پایان خود را در رسیدن به شادمانی در زندگانی خوش آشکار خواهد ساخت. به همین ترتیب، خیام در جایی دیگر می‌نویسد:

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن به زآنکه طفیل خوان ناکس بودن

با نان جوین خویش حقا که به است کالوده و پالوده هر خس بودن

البته خیام استدلال‌های خودش را برای طرح این مباحث ارائه می‌کند. یکی از آنها تاکید است که بر ناپایداری روزگار و تغییر پیاپی آن دارد. بر همین اساس، کوتاهی زندگی و ناپایداری آن از جمله مفاهیم و محورهای اصلی در ترانه‌های خیام است. اما - بر خلاف آنچه برخی تصور می‌کنند - خیام هرگز موضعی انفعالی در برابر این واقعیت نگرفته است. بلکه پیوسته به مخاطب خود یادآوری می‌کند که فرصت‌ها اندکند و با شتاب درگذرند. مبدا که در خوابی خرگوشی آنچه در اختیار دارید از کف دهید و بعد در حسرت آنچه از دست رفته افسوس بخورید. بلکه باید نیمه‌ای را دید و از آنچه در اختیارمان قرار دارد بهره‌مند شویم. گویی در دو اقیانوس بیکران گذشته و آینده که از دسترس ما خارج هستند؛ آنچه عرصه زندگی و تلاش واقعی ماست، همین یک لحظه زمان حال و اکنون است. لحظه‌ای که بسیار گریزان و گذراست و منتظر هیچ یک از ما نخواهد ماند. به همین دلیل، خیام به خوبی می‌داند که زمان تنها سرمایه‌ای است که هرگز نمی‌توان آن را پس‌انداز یا ذخیره کرد. زیرا زمان سرمایه بسیار گرانبه و غیر قابل بازگشتی است که فقط می‌توان آن را صرف کرد. بنابراین، باید برای صرف آن برنامه و استراتژی خاصی داشت. در غیر این صورت تردید و تذبذب در این میان حاصلی جز حسرت و افسوس در پی نخواهد داشت. به همین دلیل در گوشه و کنار رباعیات خیام به

ابیات بسیاری بر می‌خوریم که بر غنیمت شمردن فرصت زندگی تاکید دارند. خیام از نه از دیروزی که گذشته دیگر یاد می‌کند و نه برای فردایی که نیامده چندان نگران است. بلکه توجه و تمرکز اندیشه خود را به زمان حال معطوف داشته است.

از دی که گذشت هیچ از او یاد مکن فردا که نیامدست فریاد مکن

بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن

یا در ترانه‌ای دیگر به روشنی مخاطب خود را از اندوه بیهوده بر حذر می‌دارد و به غنیمت شمردن فرصتی که در اختیار دارد فرا می‌خواند:

ای دل غم این جهان فرسوده مخور بیهوده نئی غمان بیهوده مخور

چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید خوش باش و غم بوده و نابوده مخور

اما نباید فراموش کنیم که که خوش بودن خیام با معنای متداول و مرسوم این کلمه در زبان عامیانه امروز ما متفاوت است. خوشی در اشعار خیام به معنای وقت گذرانی و بیهودگی زندگی در بی‌خبری نیست. بلکه کاملاً برعکس حسی کاملاً متفاوت است. البته تفسیر هرمنویتیکی مفهوم «خوشی» در ترانه‌های خیام می‌تواند محل بحث و گفتگوی فراوان باشد. اما در تفسیری خواننده محور به نظرم خیام خوشی را محصول خرد می‌داند. از نظر او انسان شادکام خردمندی است که چشم خود را بر واقعیت‌های زندگی نبسته است و پیوسته در حال تحلیل و تفسیر دانش و تجربه‌های خود است. حاصل این تفکر رسیدن به لذت نابی است که هر که از آن برخوردار باشد، اندیشه‌اش سرشار از شادی خواهد بود. البته شادی و سروری که مبتنی بر دانش و آگاهی است. خردمندی که شاد است و تصمیم گرفته شاد باشد. او شادی را آگاهانه برگزیده است. اما جنس این شادی که ریشه در دانش دارد، با جنس شادی و خوشی ناشی از بی‌خبری کاملاً متفاوت است.

نتوان دل شاد را به غم فرسودن وقت خوش خود به سنگ محنت سودن

کس غیب چه داند که چه خواهد بودن می باید و معشوق و به کام آسودن

خیام درجایی دیگر و با تاکید بر واقع‌نگری طرحی چند بعدی ارائه می‌کند و می‌گوید:

مائیم که اصل شادی و کان غمیم سرمایه دادیم و نهاد ستیم

پستیم و بلندیم و کمالیم و کمیم آینه زنگ خورده و جام جمیم

پندهای خیام نیز بسیار ملموس و عینی است و مخاطب را برای فهم آن با دشواری مواجه نمی‌سازد. فقط تصویری آشنا در برابر دیده‌ء او قرار داده و داوری نهایی را نیز به خودش واگذار می‌کند. زیرا مخاطب می‌تواند آنچه خیام گفته است را به سادگی با تجربه‌های واقعی خود مقایسه کند.

این کاسه که بس نکوش پرداخته‌اند بشکسته و در رهگذر انداخته‌اند

زنهار بر او قدم بخواری ننهی کاین کاسه ز کاسه‌های سر ساخته‌اند

البته خيام به عوامل ايجاد اين شادی ناب و اصیل نیز توجه داشته است و پیوسته به نقش کانونی خرد در این زمینه اشاره می‌کند. بی‌تردید در کنار فردوسی، خيام یکی دیگر از حکمای خردمدار فرهنگ این سرزمین است. خيام کاستی‌ها و شکست‌های زندگی را به سادگی به تقدیر نسبت نمی‌دهد و به این وسیله قصد دارد به مخاطب خود یادآوری کند که مسئولیتی سنگین در پرورش اندیشه و آبیاری نهال خرد دارد. بر این اساس، بهتر است او در مواجهه با حوادث روزگار به سادگی تسلیم تقدیر نشود و نقش خود را در رخدادهای زندگی به حاشیه نراند. زیرا به سرعت و به سادگی تسلیم سرنوشت شدن، هنر ارزنده‌ای نیست و گره‌چندانی از مشکلات او نخواهد گشود. هرچند ممکن است برایش تسکین و مسکنی موقت باشد، اما چیزی از مسئولیت دشوار او نخواهد کاست.

نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است

با چرخ مکن حواله کاندَر ره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است

البته در کنار همین نقشی که برای جایگاه خرد و تلاش آدمی قائل است، فراموش نمی‌کند که فراتر از دامنه‌ای توان و اختیار ما نیز عرصه‌ای دیگر است. آنجا که باید فروتنانه تسلیم بود. به قول حافظ آنجا که قسمت ازلی به حضور ما تقسیم شده و اگر اندکی نه به وفق مراد است نتوان خرده گرفت. به سخنی دیگر خيام در بیان دیدگاه‌های خود دچار افراط و تفریط نمی‌شود و وجوه هر مسئله را در نظر دارد.

چون روزی و عمر بیش و کم نتوان کرد دل را به کم و بیش دژم نتوان کرد

کار من و تو چنانکه رای من و توست از موم به دست خویش هم نتوان کرد

شاید به دلیل همین نگاه کل‌نگر و چندوجهی است که خيام توانسته است در بسیاری از رباعیات خود تصویر دقیقی از ظرایف زندگی و گذرگاه‌های خطیر پیش رو ترسیم کند. تصویری که هشدار جدی به مخاطب است که همواره خود را در جایگاهی محکم تصور نکند و هشیار باشد که رهی بسیار خطرناک و منزلی بس بعید پیش رو دارد و دامنه‌ای اختیار او نیز بسیار محدود است:

از منزل کفر تا به دین یک نفس است از عالم شک تا به یقین یک نفس است

این یک نفس عزیز را خوش می‌دار چون حاصل عمر ما همین یک نفس است

در پایان امیدوارم هر یک از ما فرصت و فراغتی برای مرور گنجینه‌های ادب و هنر این سرزمین کهن داشته باشیم و از گهرهای ارزشمند آن بهره‌مند شویم. بی‌تردید آنچه در این یادداشت مختصر آمد فقط در حد بضاعت محدود نویسنده آن و مجال اندک این نوشته بود. مسلماً وجوه مختلف اندیشه خيام نیازمند پژوهش و بررسی فراوان است و همین سایت می‌تواند جایگاهی برای تبادل نظر بیشتر در این زمینه باشد. چنانچه شما نیز مایلید در تکمیل این بحث مشارکت نمایید، لطفاً نظرتان را در بخش نظرخواهی سایت بنویسید.